

## مقدمه

فرایند جهانی شدن در گستره گیتی؛ به وسیله‌ی برای انتقال و استقرار ارزش‌ها و ساختارهایی مبدل شده که بازتاب تعاملات و تحولات در دوران مدرن اروپا، یعنی از پایان قرون وسطا به بعد هستند. جهانی شدن، به عبارت صحیح‌تر؛ در واقع، در برگیرنده مؤلفه‌های حیاتبخش لیبرالیسم است. . به نظر می‌رسد که در فرایند جهانی شدن قدرت‌های برتر نظام بین‌الملل تلاش می‌کنند تا بیشترین تأثیرگذاری را بر این روند از جمله تعریف مفاهیم و تحمیل قواعد آن بگذارند که ایالات متحده در شرایط جدید از نوعی برتری در زمینه میزان توانایی‌ها و منابع و ابزار قدرت اقتصادی، نظامی و سیاسی در مقایسه با دیگر قدرت‌ها بهره می‌برد که از آن تحت عنوان «نظام بین‌الملل تک قطبی» یاد می‌کند که قدرت هژمون در آن تمایلات امپریالیستی از خود نشان می‌دهد.

اما در عین حال نمی‌توان با تقلیل ابعاد گسترده جهانی شدن، به مفهوم جهانی‌سازی، فرصت‌ها و امکاناتی که جهانی شدن در اختیار همگان قرار می‌دهند را نادیده گرفت و سهم و نقشی را که کشورهای جهان سوم می‌توانند در این روند به نفع خود و یا جامعه بین‌المللی ایفا کنند، ناچیز شمرد. پس از جنگ سرد و وقوع حادثه یازده سپتامبر به عنوان یک حادثه تروریستی که موجودیت ایالات متحده را به خطر انداخت می‌توان به عنوان پیامد شکل‌گیری هژمونی امریکا در عرصه جهانی قلمداد نمود. این حادثه سبب گردید که مبارزه با تروریسم به عنوان عامل تعیین‌کننده در سیاست خارجی ایالات متحده قرار گیرد و این موضوع موجب شد که ایالات متحده اقدامات مهمی را در جهت مبارزه با تروریسم در منطقه خاورمیانه صورت دهد.

همچنین راهبرد ترویج دموکراسی در خاورمیانه، پس از حملات یازده سپتامبر به بخشی عمده از طرح‌های آمریکا در مبارزه با تروریسم تبدیل شد. منطق این کار این بود که مبارزه با تروریسم تنها راه‌حل نظامی ندارد، بلکه برای برخورد ریشه‌ای با معضل تندروی و تروریسم در خاورمیانه باید زمینه‌های تحول دموکراتیک در جوامع منطقه فراهم شود. در نتیجه، راهبرد ترویج دموکراسی در

خاورمیانه عملاً به صورت تابعی از راهبرد کلان مبارزه با تروریسم مطرح شد که به گفته مقام‌های آمریکایی به اولویت نخست سیاست خارجی این کشور تبدیل شده است.

این پایان نامه تلاشی است جهت روشن ساختن ابعاد تاثیر فرایند جهانی شدن بر سیاست خارجی آمریکا در منطقه خاور میانه. به نظر می رسد به دلیل اهمیت بسیار زیاد این موضوع و تاثیرات آن بر تمامی کشورهای منطقه ، هنوز ابعاد و زوایای بسیاری برای بررسی دارد، که خودبذل توجه و عنایت بیشتر اندیشمندان و نخبگان سیاسی کشورمان را می طلبد.

# فصل اول :

## کلیات

## ۱-۱) بیان موضوع

موضوع جهانی شدن<sup>۱</sup> به عنوان یک پدیده از موضوعاتی است که در چند دهه اخیر، توجه متفکران و دولتمردان را به خود جلب کرده است. به این موضوع در حوزه های مختلف اعم از سیاست، اقتصاد و فرهنگ، توجه و در چهارچوب این موضوع درباره مسائل و مباحث مهمی مثل حاکمیت، امنیت ملی، تجارت و... بحث شده است. اهمیت موضوع، گستره همه جانبه آن و تأثیرات شگرفی که در ابعاد مختلف زندگی در دنیای معاصر داشته است ایجاب می کند که این موضوع از جهات مختلف مورد بررسی قرار گیرد. البته در خصوص صرف جهانی شدن مقالات و کتب متعددی به رشته تحریر درآمده است. ولی در رابطه با تأثیر جهانی شدن بر سیاست خارجی آمریکا در خاور میانه کار آکادمیک صورت نگرفته است. لذا سعی در بررسی بعد جهانی شدن در سیاست خارجی آمریکا خواهم داشت.

با توجه به این که جهانی شدن فرآیندی است که تمامی ابعاد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را تحت تأثیر خود قرار داده است، لذا فعالان صحنه سیاست خارجی آمریکا با در نظر گرفتن چنین محیطی سعی در تدوین سیاست خارجی ایالات متحده می نمایند. در اینجا سعی به بررسی بعد جهانی شدن در سیاست خارجی آمریکا خواهم داشت و این که این بُعد چه تأثیراتی را در منطقه خاورمیانه در مورد تدوین سیاست خارجی از سوی دولتمردان آمریکائی را سبب شده است. که به عقیده پژوهشگر جهانی شدن گسترش دموکراسی از سوی آمریکا را در منطقه خاورمیانه در جهت تعقیب منافع ایالات متحده منجر گردیده است.

## ۱ - ۲) انگیزه انتخاب موضوع

جهانی شدن یکی از موضوعاتی است که در چند سال اخیر و خصوصاً بعد از فروپاشی بلوک شرق و نظام دوقطبی در صحنه بین المللی بسیار مورد توجه قرار گرفته است و اندیشمندان زیادی در این زمینه قلم فرسایی کرده اند. از نظر نگارنده این موضوع از این نظر حائز اهمیت است که چون مسائل

---

<sup>۱</sup> - Globalization

بین المللی در خلاء به وقوع نمی پیوندند بلکه در ارتباط با هم می باشند، لذاتاثیر پذیری و تأثیرگذاری سیاست خارجی آمریکا در اثر جهانی شدن بر سایر کشورها و کلاً در عرصه روابط بین المللی از مسائل اساسی است که قابل بررسی و تحقیق می باشد. لذا اینجانب سعی در بررسی این ارتباط متقابل بین تأثیر جهانی شدن و سیاست خارجی آمریکا رادر خاورمیانه دارم.

### ۱ - ۳) ضرورت مسئله

بعضی معتقدند در مقابله با امواج خروشان جهانی شدن می توان خود را کنار کشید تا از عواقب آن مصون ماند. بدون تردید این راه حلی مناسب برای این رویارویی نیست. چرا که نظام بین الملل و اجزای آن به هم پیوسته است و همواره در هم اثر میگذارند و از هم اثر می پذیرند. لذا بررسی ارتباط دو متغیرسیاست خارجی آمریکا و جهانی شدن ضرورت بررسی را دارد.

### ۱ - ۴) اهداف پژوهش

روشن ساختن تأثیرپذیری سیاست خارجی آمریکا از پدیده جهانی شدن در عرصه گسترش نفوذ آمریکا در روابط بین الملل (در خاورمیانه) می باشد

### ۱ - ۵) ادبیات پژوهش

چنانچه در قسمت های قبلی این بخش ذکر شد، بحث های زیادی در مورد فرآیند جهانی شدن صورت گرفته است، ولی به علت جدید بودن موضوع پژوهش و آن که تا کنون تأثیر آن بر سیاست خارجی آمریکا مورد مطالعه قرار نگرفته بود، پژوهش اینجانب در این راستا صورت گرفته است.

### ۱ - ۶) سؤالات اصلی و فرعی پژوهش

الف) سؤال اصلی: جهانی شدن چه تأثیری بر سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه دارد؟

## ۱-۷) فرضیه اصلی پژوهش

جهانی شدن باعث گسترش دموکراسی آمریکا در خاورمیانه میشود.

## ۱-۸) متغیرهای پژوهش

برای پاسخگویی به سؤال اصلی و سؤال فرعی پایان نامه و طرح فرضیه های متناسب با سؤالات، متغیریابی و شناسایی متغیرها لازم است. زیرا این پایان نامه به دنبال شناسای متغیرها و چگونگی رابطه علی آنها با یکدیگر و کشف ارتباط بین سوال اصلی و فرضیات می باشد که عبارت است از چگونگی تأثیر فرآیند جهانی شدن با مقوله سیاست خارجی آمریکا. بر این اساس متغیر اصلی و مستقل، فرآیند جهانی شدن است و متغیر وابسته سیاست خارجی آمریکا، گسترش دموکراسی است.

## ۱-۹) تعریف عملیاتی واژه ها

### جهانی شدن:

در این خصوص تعاریف بسیار زیاد و بعضاً متضاد و متناقض مطرح شده است. با این حال تعریف پایه ای مورد نظر در این تحقیق از فرآیند جهانی شدن، تعریفی است که مالکوم و اترز در کتاب جهانی شدن ارائه داده است و به نظر محقق تعریف نسبتاً جامع و کاملی است که عبارت است از: «فرآیندی اجتماعی که در آن قید و بندهای جغرافیائی که بر روابط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی سایه افکنده است، از بین می رود و مردم به طور فزاینده از کاهش این قید و بندها آگاه می شوند». به این تعریف، فشردگی زمان و مکان و اصولاً مکان زدائی را نیز به عنوان خصیصه اصلی می بایست اضافه کرد. (واترز. 12:1379).

سیاست خارجی آمریکا :

امروزه سیاست خارجی یکی از تخصصی ترین اقداماتی است که توسط دولت‌ها برای تأمین منافع ملی صورت می‌گیرد. در حقیقت توجه به این نکته که سیاست خارجی در خلاء به وجود نمی‌آید. بلکه محصول شرایط مکانی و زمانی خاص خودش است. در عین حال سیاست خارجی در هر کشوری بین دو مفهوم مرتباً در حال حرکت است، دو مفهومی که تفکیک آن از هم سخت است یکی منافع است و دیگری تعهدات.

حاکمیت یک بُعد داخلی دارد و یک بُعد خارجی (منافع) و ایجاب می‌کند که برای نیاز داخلی جامعه آنرا در بیرون از مرزها جستجو کنند. و برای این که بتوانند با محیط بین المللی ارتباط داشته باشند به تدوین سیاست خارجی می‌پردازند. در حقیقت تعریف سیاست خارجی ترجمان منافع ملی است در عرصه بین المللی. وقتی سیاست خارجی طراحی می‌شود این است که منافع ما چگونه تأمین می‌شود. وقتی سیاست خارجی را اجرا می‌کنیم با توجه به میزان دست یابی به منافع می‌توانیم بگوئیم موفق بوده ایم یا نه.

به تدریج و مرور زمان یکسری اصول بر سیاست خارجی حاکم می‌شود که منافع ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد که به آن تعهدات می‌گوئیم. بعد از جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد آمریکائی‌ها یک سری مفاهیم را به وجود آوردند که گفتند تعهدات ما است. مانند مقابله با رشد سلاح‌های کشتار جمعی، مقابله با گروه‌های حامل ایدئولوژی‌های افراطی، مقابله با تهدیدات جهان دموکراتیک، مقابله با تروریسم، یعنی اینکه تعهدات، منافع ملی آمریکا را تشکیل می‌دهد.

همواره در سیاست خارجی به سه عامل باید توجه کرد:

- ۱- محدودیت‌ها
- ۲- فشارها
- ۳- فرصت‌ها

بنابراین آمریکائی‌ها در سیاست خارجی خود همواره دنبال اتخاذ استراتژی‌هایی بودند که بتوانند منافع ملی که تعیین شده، تهدیدات را شناسایی بکنند، خطرات را از بین ببرند و در نهایت امر هم بتوانند شرایط را برای توسعه فراهم کنند. از ابتدای قرن ۱۹ دو رویکرد متفاوت در آمریکا به عنوان استراتژی سیاست خارجی شکل گرفت. ۱- انزوگرایی و رویکرد دوم ۲- بین الملل گرایی. در

رویکرد اول اعتقاد آنها بر این بود که آنچه سیاست خارجی آمریکا را تعیین می کند، منافع ملی است و بنابراین منافع ملی آمریکا حکم می کند با توجه به این که نظام آمریکا یک نظام نوپا است و نیاز به تکمیل روند توسعه داخلی دارد، بنابراین تعهدات آمریکا باید معطوف به داخل باشد و آمریکا باید تکلیف خود را با دنیای بیرون مشخص می کرد.

نقطه مقابل انزوگرایان، بین الملل گرایان هستند. اگر چه ریشه بین الملل گراها، متعلق به سالهای پایانی قرن ۱۹ می باشد اما این مکتب بعد از جنگ جهانی دوم به عنوان مکتب مسلط در دستور کار دولت آمریکا قرار می گیرد. و بر اساس اصول این مکتب (بین الملل گرایان)، آمریکا تعهداتی جهانی دارد که این تعهدات منافع ملی این کشور را شکل می دهد. منافع ملی آمریکا حکم می کند که حضوری فعال در عرصه جهانی داشته باشد و با استفاده از کلیه ابزارهای موجود نظم جهانی را تأمین نماید. در حقیقت از این تاریخ، راهبردهای سیاست خارجی آمریکا بر اساس شرایط جدید تدوین می شود.

بعد از جنگ جهانی دوم و با ازدیاد طرفداران بین الملل گرایی منافع ملی آمریکا از حاشیه آن جدا و کم کم تمام جهان را در بر می گیرد. یعنی بعد از آن دو ویژگی در سیاست خارجی حاکم شد:

۱- استمرار                      ۲- تغییر

بعد از جنگ جهانی دوم این دو ویژگی در سیاست خارجی آمریکا حاکم شد.

در این بحث تمامی رؤسای جمهور آمریکا در یک اصل وفادار هستند و یک اصل را بالاتر از خود می بینند (یعنی در حدود ۲۰۰ سال گذشته)، بحث منافع ملی آمریکا و قانون اساسی آمریکا را بالاتر از همه چیز در نظر می گیرند. (حاجی یوسفی، ۶۱:۱۳۸۶).

### دموکراسی:

مفهوم دموکراسی به حکومت و مردم باز می گردد و این که حکومت باید به دست مردم و برای مردم باشد. دموکراسی به سان یک ارزش اجتماعی و سازمان سیاسی، ریشه در یونان قدیم دارد. مفهوم اولیه دموکراسی، حکومت مستقیم توده مردم بوده است. در اواخر سده هجدهم طی انقلاب



آمریکا، متفکرانی چون الکساندر هامیلتون، مسأله دموکراسی نمایندگی (غیرمستقیم) را مطرح کردند. همچنین با ظهور انقلاب فرانسه و تبلور مفهوم قدرت مردمی، مسأله گسترش دموکراسی بر سایر قشرها و بخش های جامعه، همچون زنان و فرودستان، مطرح گردید. به دنبال مسأله دموکراسی نمایندگی و ورود توده های مردم به دایره مشارکت دموکراتیک، متفکرانی چون جان لاک و منتسکیو مسأله محدود شدن قدرت دولت و تفکیک قوا را در جهت تقویت دموکراسی نمایندگی به پیش کشیدند. در مقابل، روسو با طرح دموکراسی مستقیم، بر نقش توده مردم تأکید کرد. انگاره قدرت مردمی با ظهور جنبش های سوسیالیستی در کنار ظهور طبقه کارگر صنعتی اهمیت تازه ای یافت. به این نحو دموکراسی اعتباری عام و جهانی پیدا کرد. (توحیدفام، 1381:266)

### جنگ سرد

«جنگ سرد» اصطلاحی بود که در سال ۱۹۴۵، توسط جورج اورول<sup>۱</sup> نویسنده انگلیسی به کار برده شد. البته در آن زمان این عبارت در تعریف مبارزه بین آمریکا و شوروی - که هنوز آغاز نشده بود - به کار نرفته بود.

در آوریل سال ۱۹۴۷، برنارد باروش<sup>۲</sup> سیاستمدار آمریکایی از این اصطلاح استفاده کرد، اما استفاده عمومی از آن در همان سال و توسط یک روزنامه نگار به نام والتر لیپمن<sup>۳</sup> که مجموعه مقالاتی و کتابی را به نام «جنگ سرد» منتشر کرد، باب شد.

جنگ سرد به دوره ای از تنش ها، کشمکش ها و رقابت ها در روابط ایالات متحده، شوروی و هم پیمانان آنها در طول دهه های ۱۹۴۰ تا ۱۹۹۰ اطلاق می شود. اصطلاح عمومی جنگ سرد نخستین بار توسط روزنامه نگاران آمریکا در سال ۱۹۴۸ م برای توصیف رابطه خصمانه ایالات متحده و اتحاد شوروی برده شد. (مهدوی، 1364:22)

---

<sup>1</sup> - George Orwell

<sup>2</sup> - Bernard Baruch

<sup>3</sup> - Walter Lippmann

## ۱-۱۰) روش تحقیق

در این تحقیق علمی از روش توصیفی - تحلیلی استفاده شده است.

## ۱-۱۱) روش جمع آوری داده ها

روش گردآوری اطلاعات نیز بر پایه مطالعات کتابخانه ای استوار بوده است که از کتب، مجلات ادواری و اینترنت بهره گرفته شده است.

## ۱-۱۲) قلمرو پژوهش

به طور کلی قلمرو مکانی این پژوهش، منطقه خاورمیانه است و قلمرو زمانی آن، تأکید بر دوران پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۱ می باشد.

## ۱-۱۳) موانع و محدودیت های پژوهش

در انجام تحقیق با هیچ گونه محدودیتی مواجه نبودم.

## ۱-۱۴) سازماندهی پژوهش

این پایان نامه در پنج فصل سازماندهی شده است.

فصل اول به کلیات و متدولوژی این تحقیق پرداخته است.

فصل دوم به مباحث نظری اختصاص دارد که در آن به مفاهیم جهانی شدن، دیدگاه های گوناگون به

این موضوع از جمله مارکسیست ها، لیبرال ها و جهان سومی ها و همچنین ابعاد جهانی شدن به

صورت مفصل پرداخته شده است.

در فصل سوم تحقیق به بررسی شرایط نظام بین الملل در قبل از فروپاشی و همچنین بعد از فروپاشی پرداخته شده است.

در فصل چهارم به سیاست خارجی آمریکا در منطقه خاورمیانه اختصاص دارد و این که چگونه روند جهانی شدن بر سیاست خارجی و همچنین اهداف و منافع آمریکا در این منطقه در زمانهای قبل از فروپاشی شوروی و بعد از فروپاشی و بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۱ تأثیرگذار بوده است، می پردازد.

فصل پنجم این تحقیق اهداف و منافع و سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه و اثرپذیری آن از روند جهانی شدن و نیز تحولات اخیر در منطقه خاورمیانه و انقلاب‌هایی که در کشورهای مختلف منطقه خاورمیانه در حال وقوع هستند را مورد بررسی قرار داده است.

# **فصل دوم:**

## **مباحث نظری**

## مقدمه

جهانی شدن مفهومی است که از دهه ۱۹۸۰ میلادی رایج شده و بر سر زبان ها افتاده است. بر پایه یک ادعا (Eckes & Zeiler, 2003:1)، نخستین فردی که این مفهوم را به کار برد، تئودور لویت استاد دانشگاه هاروارد در نوشتاری با عنوان «جهانی شدن بازارها» در سال ۱۹۸۳ بوده است (Levitt, 1983:23). از هنگام پایان جنگ سرد، این مفهوم به شکلی بسیار گسترده و با معانی گوناگون مورد استفاده قرار گرفت و موجب نوعی سردرگمی و ابهام مفهومی گردید به گونه ای که یکی از پژوهشگران روابط بین الملل بر این باور است که جهانی شدن مانند ظرفی است که هر مفهومی را می توان در آن قرار داد (Biersteker, 2000: 147). به رغم ابهام جهانی شدن، این مفهوم دارای ابعاد پیچیده، گوناگون و گسترده است. به همین سبب است که نمی توان جهانی شدن را یک رشته دانشگاهی فرض کرد، زیرا همان گونه که روزنا می گوید، جهانی شدن به قدری گسترده است که علوم انسانی و اجتماعی و حتی علوم طبیعی را شامل می شود (Rosenau, 2004: 5). نگاهی گذرا به سیلابس های دانشگاهی جهانی شدن به عنوان یک موضوع درسی نشان از گستردگی بسیار زیاد آن دارد. برای نمونه می توان به سیلابس پنجاه و سه صفحه ای درس «پویایی های جهانی شدن» که در بهار ۱۳۸۷ توسط جیمز روزنا در دانشگاه جرج واشنگتن تدریس می شود، مراجعه نمایید.

جهانی شدن هر چه که باشد مسلماً موجب تحولاتی شده که نیاز به شناخت از سوی پژوهشگران دارد. از سوی دیگر این تحولات می تواند برای کل علوم انسانی و بعضاً علوم طبیعی پیامدهایی داشته باشد.

جهانی شدن پدیده هایی را در بر می گیرد که همه علوم اجتماعی و حتی بسیاری علوم طبیعی را پوشش می دهد. در واقع ادبیات جهانی شدن در حال انفجار است زیرا هر رشته علمی زمان هایی باید بر فعالیت هایی که محدود به ساختارها و فرایندهای ملی و درون یک جامعه نیست، متمرکز شود. می توان تصور کرد که به زودی جهانی شدن موجب تغییرات اساسی در مرزهای میان رشته ها در دانشگاه شود (Rosenau, 2004:17).

## تعریف جهانی شدن

جهانی شدن مفهومی است که هیچ گونه اجماعی در مورد تعریف آن وجود ندارد. از یک سو مفهومی است بسیار گسترده که به گفته استرنج از همبرگر تا اینترنت را در بر می گیرد (Strange, 1996:8). از سوی دیگر، بر اساس این که هر محقق از منظر کدام رشته علمی به جهانی شدن نگریسته تعاریف مختلف وجود دارد. هر یک از اقتصاددانان، جامعه شناسان، مردم شناسان، متخصصان علوم سیاسی، روابط بین الملل و اقتصاد سیاسی بین الملل، کارشناسان محیط زیست و دیگر متخصصان حوزه های علوم انسانی، از زاویه دید رشته خود جهانی شدن را تعریف کرده اند (Scholte, 2004:45).

در این قسمت به برخی تعاریف جهانی شدن از سوی اندیشمندان مختلف علوم انسانی می پردازیم. بیلِس و اسمیت دو تن از متخصصان مشهور روابط بین الملل معتقدند جهانی شدن عبارت است از «فرآیند فزاینده پیوندها و اندرکنش های میان جوامع به صورتی که حوادث در یک بخش از دنیا بیش از پیش بر مردمان و جوامع دوردست تأثیرگذار است» (Baylis & Smith, 2001: 7).

روپرت و سولومون از منظر اقتصاد سیاسی بین الملل معتقدند جهانی شدن در واقع مقطعی از سرمایه داری است. از این دیدگاه، جهانی شدن سرمایه داری توسط انباشت رقابتی بی حد و مرز و فشردگی بی سابقه زمان- مکان هدایت می شود و سه ویژگی متمایز دارد: نخست جهانی شدن موجب شکل گیری تولید و مالیه جهانی شده به این معنا که کل فرآیند انباشت سرمایه (از سرمایه گذاری تا تولید تا فروش محصول تا سرمایه گذاری مجدد) دیگر درون مرزهای یک دولت-ملت خاص محصور نیست. دوم نیروی کار جهانی و در کنار آن الگوهای جدید مهاجرت، به وجود آمده که مستقیماً با ظهور بازارهای کار فراملی و غیرسرزمینی شدن دولت ارتباط دارد. و سوم این که فرآیندهای اقتصادی جهانی شدن موجب شکل گیری شکل های جدید مبارزات سیاسی شده که همگی برای شکل گیری دنیای آینده فعالیت می کنند. (Rupert & Solomon, 2006: 3).

دیوید هلد و آنتونی مک گرو، جهانی شدن را این گونه تعریف نموده اند:

جهانی شدن به بیان ساده، به معنای گسترش مقیاس، رشد اندازه، سرعت یافتن و تعمیق تأثیر فراقاره ای جریانات و الگوهای تعامل اجتماعی است. جهانی شدن حاکی از جابجایی یا دگرگونی در مقیاس سازماندهی انسانی است که جامعه های دور دست را به یکدیگر متصل می کند و دسترسی به روابط قدرت را در مناطق و قاره های دنیا گسترش می دهد. اما نباید آن را حاکی از ظهور یک جامعه جهانی هماهنگ یا به عنوان یک فرایند عمومی ادغام جهانی تلقی کرد که در آن فرهنگ ها و تمدن ها همگرایی فزاینده پیدا می کنند. زیرا نه تنها آگاهی از فشردگی فزاینده موجب خصومت ها و درگیریهای جدید می شود. بلکه ممکن است به سیاست های ارتجاعی و بیگانه هراسی ریشه دار دامن بزند. (دیوید هلد و آنتونی مک گرو، ۱۳۸۱: ۶۸).

پروتن جهانی شدن را فرایندی از تحول می داند که در پی آن مرزهای سیاسی و اقتصادی را کم رنگ می کند، ارتباطات را گسترش می دهد و تعامل فرهنگ ها را افزون می نماید. جهانی شدن یک پدیده چند بعدی است که آثار آن قابل تسری به فعالیت های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، حقوقی، فرهنگی و نظامی و فن آوری است و همچنین فعالیت های اجتماعی همچون محیط زیست را نیز متأثر می کند. (بهکیش، ۱۳۸۰: ۲۴)

سیموز تعریفی جامعی از جهانی شدن ارائه می کند، او خصلت های جهانی شدن را موارد زیر می داند:

مرزهای ملی برای جداسازی بازارها اهمیت خود را از دست می دهد. فعالیت های تولیدی فرامرزی تخصصی می شوند، بنابراین سبب شکل گیری شبکه های تولیدی چند ملیتی می گردند.

قدرت های چند پایه تکنولوژیک شکل می گیرد که در نهایت به همکاری بیشتر بین بنگاههای بین المللی منتهی می شود.

شبکه های اطلاعاتی جهانی، همه جهان را به یکدیگر مرتبط و وابسته می کنند.

همبستگی بالاتری در مراکز مالی دنیا به وجود می آید (بهکیش، ۱۳۸۰: ۲۵).

رابرت کیلی جامعه شناس، جهانی شدن را عبارت از مجموع فرآیندهایی می داند که پیوندها و اندرکنش ها در سراسر عالم را افزایش داده است. از دید او مهم ترین ویژگی این پیوندها این است که مرزهای دولت-ملت را در نوردیده است (Kiely, 2005:1).

تعریفی که مالکوم و اترز در کتاب جهانی شدن ارائه داده عبارت است از: «فرآیندی اجتماعی که در آن قید و بندهای جغرافیائی که بر روابط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی سایه افکنده است، از بین می رود و مردم به طور فزاینده از کاهش این قید و بندها آگاه می شوند».

رابرت کیوهان و جوزف نای بین سه مفهوم جهان گرایی (گلوبالیسم)، جهانی شدن و جهانی نشدن<sup>1</sup> تمایز قائل می شوند. از دید این دو متخصص روابط و اقتصاد سیاسی بین الملل، گلوبالیسم «عبارت است از وضعیتی در جهان شامل شبکه های وابستگی متقابل در فاصله های چند قاره ای». این شبکه ها به وسیله جریان ها و تأثیرگذاری های سرمایه و کالا، اطلاعات و ایده ها، مردم و نیروهای اجتماعی و موضوعات زیست محیطی، به هم مرتبط هستند. از دید این دو، جهانی شدن به معنای تسریع جهان گرایی و جهانی نشدن همانا کاهش آن است. به عبارت دیگر جهانی شدن منجر به تعمیق جهان گرایی و یا تکمیل گستره جغرافیایی آن می شود. به عبارت دیگر، جهان گرایی عمیق به معنای نقاط پیوند بیشتر و همگرایی کامل تر است (Keohane & Nye, 2000;1-4).

توماس فریدمن به عنوان یک روزنامه نگار بر این باور است که جهانی شدن یک پدیده جدید و زودگذر نیست. جهانی شدن یک نظام فراگیر بین المللی است که سیاست داخلی و روابط خارجی تقریباً همه کشورها را شکل می دهد. از دید او جهانی شدن یک نظام است که جایگزین نظام جنگ سرد شده و موتور محرکه آن، داد و ستد آزاد است. وی معتقد است جهانی شدن دارای ابعاد سیاسی، فرهنگی، فناوری، مالی و بازرگانی، امنیت ملی و زیست شناسی است و به سبب جهانی شدن، مرزهای میان این ابعاد در حال ناپدید شدن است (Friedman, 1999:7).

---

<sup>1</sup> - De-globalization



جیمز میتلمن استاد روابط بین‌الملل دانشگاه آمریکن با توصیف جهانی شدن به عنوان بازسازماندهی فضای تولید، نفوذ متقابل صنایع میان مرزها، گسترش بازارهای مالی، انتشار کالاهای مصرفی مشابه، انتقال حجیم جمعیتی و در نتیجه منازعه میان جمعیت مهاجر و جمعیت ساکن، و ظهور تمایل جهانی نسبت به دموکراسی، معتقد است «مفهوم جهانی شدن شامل سطوح مختلف و مرتبط اقتصاد، سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیک می باشد» (Mittelman, 1994:427).

سندبروک استاد علوم سیاسی دانشگاه تورنتو جهانی شدن را به جهانی شدن نولیبرال فروکاسته و آن را هم پیوندی مترقیانه اقتصادهای ملی در اقتصاد بازار جهانی می داند که با افزایش جریان داد و ستد، سرمایه و نیروی کار ماهر در میان مرزهای ملی اندازه گیری می شود (Sandbrook, 2003:13).  
توماس بیرستکر با پذیرش واقعیت افزایش بی سابقه تعاملات بین‌المللی، معتقد است جهانی شدن تنها افزایش وابستگی متقابل جوامع و دولت ها یا کم رنگ شدن اهمیت دولت و مرزهای جغرافیایی نیست، بلکه جهانی شدن عبارت از تحول اساسی در شیوه تفکر بازیگران عمده بین‌المللی شامل دولتها، شرکت های چند ملیتی و فراملی، سازمان های غیرحکومتی، و نهادهای بین‌المللی مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول می باشد. به عبارت دیگر، تحول در گفتمان بازیگران عمده بین‌المللی نشان دهنده واقعیتی به نام جهانی شدن است به عبارت دیگر جهانی شدن در واقع همان دیدگاه اجماعی سازمان های بین‌المللی، نهادهای بین‌المللی، شرکت های فراملی و دولت ها مبنی بر سیاست های اقتصادی مناسب است که به «هم اندیشی (اجماع) واشنگتن»<sup>۱</sup> معروف شده است. از دید بیرستکر، این هم اندیشی جهانی نشان دهنده شیوه تفکر اقتصادی این بازیگران مهم است و جهانی شدن را باید در این چارچوب مورد بررسی قرار داد (Biersteker, 1995:114).

آنتونی گیدنز عقیده ای مخالف آبرو دارد و جهانی شدن را امتداد مدرنیسم می داند. او معتقد است مدرنیسم به صورت بالقوه مردمان را از کردارها و چارچوب های محلی جدا می سازد به صورتی که

---

<sup>۱</sup> - این اصطلاح را نخستین بار یک اقتصاددان به نام جان ویلیامسون به کار برد و منظورش اجماع بر سر سیاست های اقتصادی نولیبرال یا به عبارت دیگر جهانی شدن نولیبرال میان دست اندر کاران بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، خزانه داری آمریکا و وال استریت که همگی در واشنگتن قرار دارند، بود.

مفاهیم انتزاعی چون علم، حق و بازار جای هنجارهای سنتی و محلی را می‌گیرد. از دید او، جهانی شدن به «تشدید روابط اجتماعی عالمگیر اشاره دارد که موجب پیوند میان مکان‌های دور از هم می‌گردد به صورتی که تحولات در یک مکان به واسطه اتفاقاتی که کیلومترها دورتر اتفاق می‌افتد، شکل می‌گیرد و برعکس» (Giddens, 1990:64) گیدنز معتقد است جهانی شدن موجب می‌شود دولت-ملت‌ها کنترل خود در مواجهه با ارتباطات جهانی، جریان‌های سرمایه، آرزوهای جدید و غیره را از دست بدهند. این امر نوید دهنده یک تغییر اجتماعی است که از دید گیدنز هیچ کس را از آن گریزی نیست (Kiely, 2005b:14-15)

هوگولت معتقد است جهانی شدن مرحله کنونی سرمایه‌داری است. وی به عنوان یک جامعه‌شناس با مطالعه مراحل رشد سرمایه‌داری، ضمن تقسیم رشد سرمایه‌داری به چهار مرحله سوداگری (۱۸۰۰-۱۵۰۰ میلادی) شامل غارت ثروت سرزمین‌های دیگر توسط اروپاییان، استعماری (۱۹۵۰-۱۸۰۰ میلادی) شامل انتقال مازاد از طریق شرایط نابرابر مبادله، نواستعماری (۱۹۷۰-۱۹۵۰ میلادی) شامل انتقال مازاد اقتصادی از طریق توسعه‌گرایی و رانت فناوری، و بالاخره پساامپریالیستی (از ۱۹۷۰ تاکنون) شامل انتقال مازاد اقتصادی از طریق بندگی بدهی معتقد است مراحل یکم تا سوم را می‌توان مرحله گسترش<sup>۱</sup> سرمایه‌داری به صورت جغرافیایی نامید اما مرحله چهارم به این علت که دیگر سرزمینی وجود ندارد که سرمایه‌داری بدان گسترش یابد، مرحله تعمیق<sup>۲</sup> سرمایه‌داری است. همان گونه که هوگولت خود بیان می‌دارد «من ترجیح می‌دهم این مرحله تعمیق ادغام سرمایه‌دارانه را جهانی شدن بنامم» (Hoogvelt, 2001:11)

بسیاری محققان معتقدند جهانی شدن به معنای واقعی همین جهانی شدن نولیبرال است که توسط نهادهایی چون بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و با حمایت آمریکا به پیش برده می‌شود (kiely, 2005; Brecher et al, 2002; Hines 2000). دکترین نولیبرالیسم که هم پیوندی جهانی را شکل می‌دهد مبتنی بر مفروضاتی است که عبارتند از:

---

<sup>1</sup> - Expansion or widening

<sup>2</sup> - Deepening

(۱) بازارها بهترین و کارآمدترین تخصیص دهندگان منابع در تولید و توزیع هستند.  
(۲) جوامع متشکل از افراد تولید کننده و مصرف کننده هستند که انگیزه عمده آنان مادی و اقتصادی است

(۳) رقابت مهم ترین ابزار بازار برای خلاقیت است (Coburn, 2003:28).  
در یک جمع بندی کلی دیویدهلد نظرات ارائه شده در خصوص جهانی شدن را در قالب سه گروه جهانی گرایان افراطی، شکاکان و تحول خواهان ارزیابی نموده است.

شکاکان (مخالفان جهانی شدن) نظیر بنیامین باربر، پل هرست و گراهام تامسون جهانی شدن را صرفاً یک افسانه می دانند. آنها با استفاده از آمارهایی ادعا می کنند که همگرایی اقتصادی جهان در اواخر قرن نوزدهم بسیار بیشتر از امروز بوده است. از نظر شکاکان اگر شواهد فعلی چیزی را نشان دهد آن عبارت است از اینکه فعالیت های اقتصادی به جای آنکه بازتاب جهانی شدن باشد، انعکاس یک فرایند «بین المللی شدن» یعنی پیوندهای فزاینده میان اقتصادها و جامعه های ملی اساساً مجزا و «منطقه ای شدن» یا ایجاد سه بلوک مالی و تجاری عمده یعنی اروپا، آسیا و اقیانوسیه، آمریکای شمالی، می باشد. از نظر شکاکان، دولتها نه تنها در حال از دست دادن قدرت خود نیستند بلکه در واقع معمار بین المللی شدن جدید نیز می باشند. برخی از آنها تا آنجا پیش می روند که ادعا می کنند جهانی شدن اغلب منعکس کننده توجیه عقلی و سیاسی برای اجرای راهبردهای اقتصادی نئولیبرال ارتدکس است که نامحبوب نیز می باشد. (جهانی شدن برداشت ها و پیامدها، ۱۳۸۱، ۱۰)

دیدگاه های نظری گوناگونی درباره مساله جهانی شدن وجود دارد. برخی جهانی شدن را چیزی فراتر از مرحله ای گذرا و موقت در تاریخ بشر نمی دانند. برعکس، عده ای دیگر آن را آخرین تبلور رشد سرمایه داری غرب و نوسازی تلقی می کنند، و گروه سوم جهانی شدن را یک تحول اساسی در سیاست جهانی قلمداد می کنند که فهم آن نیازمند تفکر جدیدی است. باید آگاه بود که هیچ یک از این دیدگاه ها در بررسی پدیده های جهانی شدن به همه پرسش های مطرح پاسخ مناسب نمی دهد بلکه هر کدام از منظری خاص و متفاوت به موضوع می نگرند. در این نوشته منظور آن نیست که بگوییم

کدام یک از این دیدگاه‌ها بهترین است، بلکه هدف آن است که دیدگاه‌های نظری گوناگون و این که هر یک از تئوری‌ها چگونه به مساله جهانی شدن می‌نگرد، مورد بررسی قرار گیرد.

## دیدگاهها در مورد جهانی شدن

### رنالیسم:

از دید واقع‌گرایان، دولت‌ها بازیگران اصلی در صحنه جهانی و به صورت قانونی، بازیگران حاکم اند. حاکمیت به این مفهوم است که هیچ بازیگری فراتر از دولت وجود ندارد که آن را به اقدام در طریقی خاص وادارد. دیگر بازیگران مانند شرکت‌های فراملی یا سازمان‌های بین‌المللی مجبورند در چارچوب روابط بین‌دولتی عمل کنند. از دیدگاه واقع‌گرایان، سیاست بین‌الملل صحنه چالش دولت‌ها برای به دست آوردن قدرت است و هر دولتی می‌کوشد منافع ملی خود را به حداکثر برساند. نظامی که در سیاست جهان وجود دارد نتیجه عملکرد سازوکاری است که موازنه قوا نامیده می‌شود و براساس آن دولت‌ها به گونه‌ای عمل می‌کنند که از سلطه دولتی واحد جلوگیری کنند. از این رو سیاست جهان همیشه درگیر چانه‌زنی و اتحاد، از طریق دیپلماسی است و سازوکارهای اصلی برای متوازن کردن منافع ملی گوناگون است اما نهایتاً مهم‌ترین ابزار موجود برای دولت‌ها در جهت اجرای سیاست خارجی شان، نیروی نظامی است. سرانجام از آنجا که هیچ قدرت حاکمی فراتر از دولت وجود ندارد که نظام سیاسی بین‌المللی را سازمان دهد، سیاست جهانی یک نظام مبتنی بر خودیاری است که در آن دولت‌ها برای رسیدن به اهداف خود باید به منابع نظامی متکی باشند. این اهداف غالباً از راه همکاری قابل حصول است اما زمینه برای تضاد همیشه وجود دارد (مردانی گیوی، ۱۳۸۰: ۳۳).

منظور از خودیاری این است هیچ دولتی نمی‌تواند بقای دولت دیگری را تضمین کند. در سیاست بین‌المللی، ساختار نظام اجازه نمی‌دهد که دوستی، اعتماد و افتخاری وجود داشته باشد؛ آن چه وجود دارد عدم قطعیت پایدار در غیاب یک حکومت جهانی است. همزیستی مسالمت‌آمیز از راه